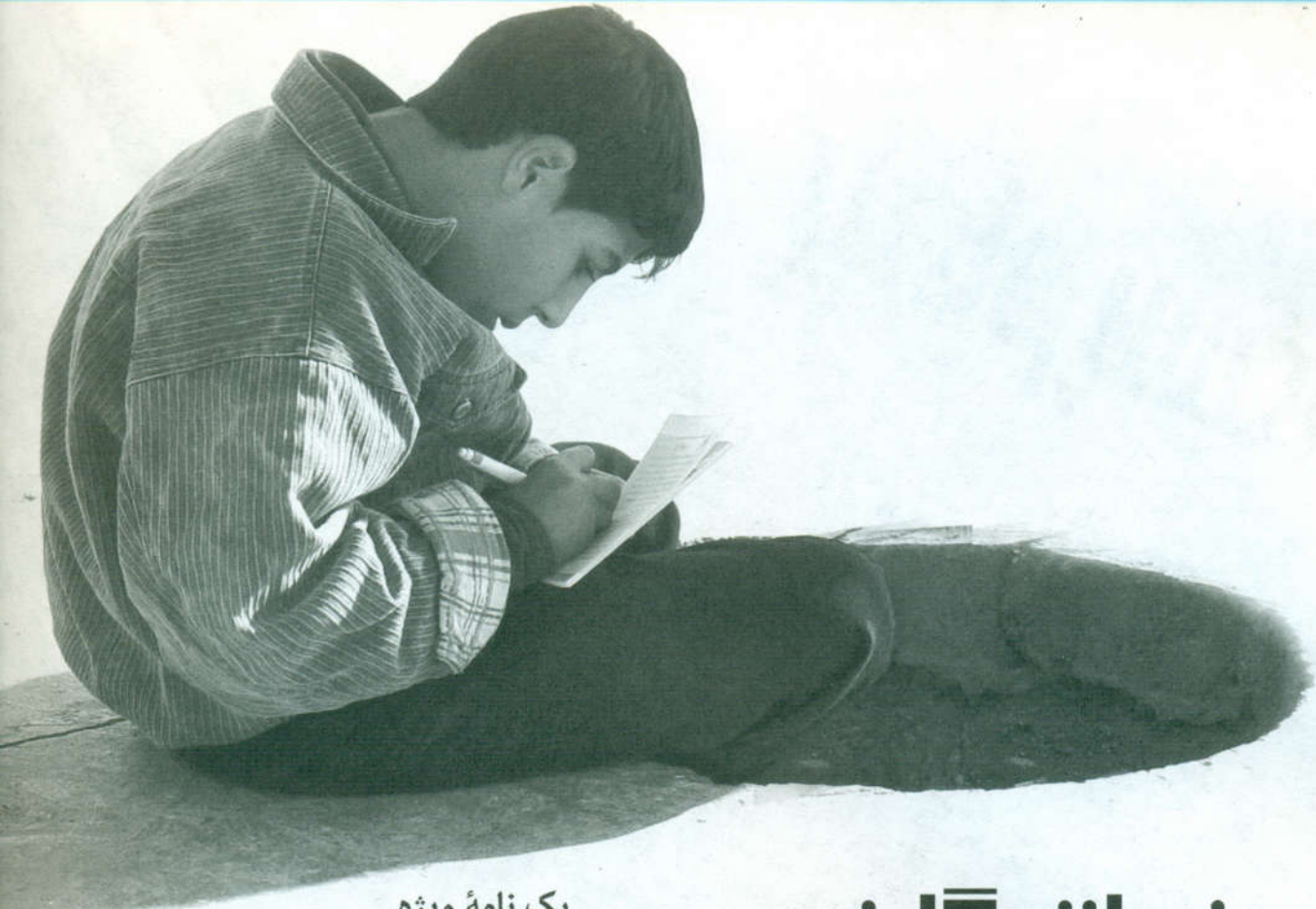




تقریریه فغاندگان

سیده فاطمه موسوی

آقا جان! زودتر بیا

م. مباشرت

سلام خدمت مولایم امام عصر عجل الله تعالی فرجه
آقا جون توسل به شما برای واسطه‌گری خانه خدا و خوب رقم خوردن زندگی در راه معنویت، واقعاً عشقه و حال و هوای خاصی داره. آقا جون فدات شم. چی می‌تونم بگم. گاهی سکوت عالی‌ترین. گاهی حرف نزدن بهتر از حرف زدن و واژه‌پردازی است. می‌دونید چرا؟ چون شما اون قدر بزرگواری که نمی‌شه با چند واژه شما را توصیف کرد. آقا جون! خوش به حال شما که سوگلی خداید. خوش به سعادت شما که نور چشم پیامبر و گل سرسید بوستان ولایت هستید. خوش به حال شما که جدتان امام رضا علیه السلام است. دیگه چی می‌تونم بگم. شما آن قدر بزرگوار هستید که شهادت را به شما تقدیم می‌کنند. ملائکه هم حتی به رتبه و مقام شما غبطه می‌خورند.

خوشحالم که تو حال و هوای حسینی متولد شده‌ام. زندگی کرده‌ام و در یک کلام نفس کشیده‌ام. خوشحالم که امام بزرگواری چون شما دارم. اما افسوس که کاهل هستم و درست و حسابی وقت و مایه لازم را نمی‌گذارم. آقا جون! کمک کن تا دنیا رو تا حدی که لازمه داشته باشیم نه بیشتر، و بتونیم آن‌چه خدا از ما توقع داره رو به جا بیاوریم و دنبال لذت دل نباشیم. آقا جون! زودتر بیا و نگذار چشم به راه و منتظر بیمیریم.

یک نامه ویژه

با عرض سلام و خسته‌نباشید به اهالی نشریه جوان دیدار آشنا ...
من زهرا سلطانی لگانی هستم، ۱۸ ساله، از خوانندگان مشتاق مجله شما. شعر گفتن را خیلی دوست دارم، مجله دیدار آشنا را هم دوست دارم و امیدوارم شعری که نوشتم بتواند کنج دیدار آشنا جا خوش کند. ناگفته نمونه که من وقتی مجله شما را می‌خونم، احساس می‌کنم حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه خیلی بهمون نزدیک و همه حس‌شون می‌کنیم، و شما با نوشته‌هایتان این حس را ایجاد می‌کنید. سال‌هاست که در انتظارش مانده‌ایم... نمی‌دانستیم چرا نمی‌آید کنارمان... اما امروز بهتر از هر کس می‌دانیم که چرا نمی‌آید... می‌خواهد بفهماند همه چیز به امید بند است... حتی انتظار...

جناب آقای سردبیر، من اگر جای طراح مجله شما یعنی آقای محمدامین محمدلو بودم، این چند بیتی که پشت صفحه نوشته‌ام را، با یک طرح قشنگ، مثلاً صفحه‌ای که پر از گل نرگس است، و از بالای صفحه یک نور شدید که جای پای مهدی موعود به سمت نرگس‌ها بتابد... طراحی می‌کردم.

xxx

امشب از همان شب‌هاست که بی‌قرارم
امشب انگار کسی از آسمان می‌آید
امشب انگار دلم پر از نور انتظار است
می‌دانم، می‌دانم که قرار است کسی بیاید
باز امشب دل بی‌قرار است
باز امشب دل پر از انتظار است
باز هم آن کبوتر، بر بام است
انگار کسی می‌آید
باز هم نهم باران، بوی خاک می‌دهد انگار
باز هم فصل بهار، خبر از آمدن یار می‌دهد
انگار
باز هم آن کبوتر، مزده پرواز می‌دهد انگار
می‌دانم، می‌دانم که کسی می‌آید

برادران تاریخ‌ساز

اکرم غلام‌زاده

تاریخ چه خوب نگاشت سرگذشت برادران تاریخ‌ساز را.

برادری چون هارون را که یاری کرد، برادرش موسی را.

و برادری چون قابیل را که از حسادت، هابیل را کشت.

و برادری چون مأمون را که امین را به خاطر مقام از بین برد.

و برادری چون عباس را که با عشق، خود را فدای برادر کرد.

در تاریخ نگاشته‌اند که وقتی عباس شهید شد، دیدند چهره امام حسین علیه السلام شکسته شد. بالای سرش آمد و فرمود: «حالا کمرم شکست و چاره‌اندیشی‌ام کم شد».

محرم می‌آید و می‌رود تا عشق این دو برادر را یادآور شود.

و شعبان می‌آید تا اوج شادی را در روز آمدن‌شان در دل‌های منتظران فرزند امام حسین علیه السلام بنشانند. پس ای حسین! ای عباس! عیدی ولادت‌تان به اهل زمین، دعا برای آمدن امام زمان عجل الله تعالی فرجه باشد.

سلام بر یگانه گوهر تابناک هستی

مهدی جان! چند صبحی است که غرق الودگی گشته‌ایم. چند صبحی است که دلمان بوی غربت گرفته و بر آن، غبار قرن‌ها نشسته است.

مهدی جان! بیا که سال‌هاست دوری‌ات را نظاره‌گریم و به امید دیدارت؛ و فراق را شکیباییم به امید ظهورت. بیا تا با آمدنت سپیده‌دمان امید را به روز بنشانی.

بیا مهدی جان که دنیا اسیر ظلم گشته، فرعونیان مردان را چشم‌بند زده‌اند، زنان را اسیر بی‌عفتی کرده‌اند و کودکان گرسنه آیین تاب اسلام باقی مانده‌اند.

بیا که این بار بنی‌اسرائیل، دچار فرعون صهیونیسم گشته و مسیح انسانیت به صلیب یهود کشیده شده است.

بیا که فرزندان زمانه ما در بندهای جهالت اسیرند.

بیا تا لبخند شوق بر لبان یتیمان بنشانی و گریه حزن‌آلود انتظار را به اشک‌های شوق پیوند بزنی.

بیا بیا بیا که چشم به راه جمعه ظهورت نشسته‌ایم.